شهید مدهنی و فرزند دومش

گفت‌وگوی «جوان» با برادر و برادرزاده شهید سجاد مدهنی از شهدای مقابله با تجاوز نظامی امریکا و رژیم صهیونیستی

حماسه پادگان امام‌علی(ع) را سجاد و همرزمانش رقم زدند

■ علیرضا محمدی

ماجرای ایستادگی رزمندگان پادگان امام علی(ع) خرم‌آباد در جنگ تحمیلی ۱۲روزه و شلیک ده‌ها فروند موشک به سمت سرزمین‌های اشغالی به رغم بمباران این پادگان، از حکایت‌های شنیدنی است که این روزها در فضای مجازی بسیار روی آن صحبت می‌شود. رزمندگان خرم‌آباد اگرچه چند شهید تقدیم کردند اما توانستند زخم‌های کاری به دشمن متجاوز صهیونیستی وارد کنند. شهید سجاد مدهنی یکی از همین رزمندگان بود که بامداد ۳۱خرداد به شهادت رسید. او که در یک خانواده پرجمعیت به دنیا آمده بود، در کودکی پدرش را از دست داد و از همان زمان با سختی‌های روزگار آبدیده شد. سجاد پس از خدمت سربازی وارد سپاه شد و تا زمان شهادتش سال‌ها در هوافضای سپاه خدمت کرد. در گفت‌وگو با محمدرضا ستوده (مدهنی) برادر شهید و هانیه مدهنی، برادرزاده شهید، فرازی از زندگی و خاطرات او را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

برادر شهید

گویا یک خانواده پرجمعیتی دارید، چند خواهر و برادر هستید؟

با آقا سجاد، ما شش برادر و شش خواهر هستیم. مرحوم پدرمان کارمند منابع طبیعی بود که سال ۷۲ در یک تصادف فوت کرد. آن زمان سجاد که متولد سال ۶۶ است، تازه به مدرسه می‌رفت. هنوز کودک بود که یتیم شد. درست به سن‌وسال پسر دوم خودش که او هم در سن هفت‌سالگی بابا را از دست داده است.

شهید چند فرزند دارد؟

برادرم سه‌فرزند دارد. پسر بزرگش محمد امسال به کلاس پنجم می‌رود. پسر کوچکش ماهان به کلاس اول می‌رود و دخترش مارال فقط سه سال‌ونیم دارد. شهید به سن و سال ماهان بود که یتیم شد و حالا از قضای روزگار، ماهان هم در همان سن‌وسال پدرش را از دست داده است.

اشاره کردید شهید در کودکی یتیم شده بود، این موضوع چه تأثیری در زندگی ایشان داشت؟

وقتی پدرمان فوت کرد، ما چند بچه قد و نیم قد در خانه بودیم. وضع مالی‌مان چندان خوب نبود و به همین خاطر من تصمیم گرفتم ترک تحصیل کنم تا بروم سر کار. دو برادر دیگرم هم همراه شده بودند تا به اتفاق مخارج خانواده را تأمین کنیم. در همان روزها بود که یکی از برادرانم به من گفت: سجاد می‌گوید نمی‌خواهد مدرسه برود. برو با او صحبت کن. رفتم پیش سجاد که آن موقع یک کودک شش یا هفت‌ساله بود. گفتم چرا می‌خواهی ترک تحصیل کنی؟ گفت می‌خواهم بروم سر کار و در تأمین مخارج خانه سهیم باشم. گفتم تو هنوز کوچکی. نیازی به کار کردن تو نیست. من و برادرهای دیگرت هستیم. ما کار می‌کنیم و تو به فکر مدرسه‌ات باش. با اینکه یک پسر بچه کم سن‌وسال بود، اما نمی‌خواست قبول کند و آن روز من با اصرار او را از ترک تحصیل منع کردم. سجاد در مدرسه ماند و خداراشکر تا مقطع لیسانس درسش را ادامه داد. فوت پدرمان و سختی‌هایی که داشتیم باعث شد آقا سجاد از کودکی مسائلی مثل احساس مسئولیت، تعهد به خانواده و سخت کوشی را یاد بگیرد.

آقا سجاد در چه رشته‌ای تحصیل کرده بود؟ چطور شد که به سپاه رفت؟

رشته فنی (الکترونیک) تحصیل کرده بود و ماجرای پاسدار شدنش هم از دوران خدمت سربازی‌اش رقم خورد. وقتی که عازم سربازی شد، در پادگان امام‌علی(ع) خرم‌آباد خدمت می‌کرد. یک فرماندهی داشت که الان نامش را فراموش کرده‌ام. ایشان خیلی به آقا سجاد علاقه‌مند شده بود و می‌گفت او جوان باهوشی است. رشته‌اش هم به کار ما می‌آید. با پیگیری آن بنده خدا که برای درست شدن کار برادرم حتی به تهران هم رفته بود، آقا سجاد توانست وارد سپاه شود و تا شهادتش نیز در این نهاد انقلابی خدمت کند.

نگاه شهید نسبت به کارش و وظایفی که به عنوان یک نظامی داشت، چه بود؟

این سؤال را با یک خاطره پاسخ می‌دهم؛ چند سال پیش که آقا سجاد تازه وارد سپاه شده بود و هنوز مجرد بود، یک انفجاری در پادگان امام علی(ع) رخ داد. در این حادثه بیشتر همدوره‌ای‌های برادرم به شهادت رسیدند. برادرم به صورت اتفاقی و حتی می‌توان گفت معجزه‌وار در آن حادثه زنده مانده بود. وقتی او را دیدم، بسیار ناراحت بود و می‌گفت اغلب دوستانم شهید شدند. دیگر نمی‌توانم در نبود آنها به پادگان برگردم. به او گفتم اتفاقاً الان باید به محل کارت برگردی تا راه آن شهدا را ادامه بدهی. باید تلاشت را بیشتر کنی تا اسلحه آنها روی زمین نماند. از آن روز به بعد سجاد با یک نگاه ویژه‌تری به کارش برگشت و آنقدر در مسئولیت‌هایش موفق عمل کرده بود که بعد از شهادت برادرم، یکی از مسئولانش می‌گفت ما یک تکنسین بسیار خوب را از دست دادیم. در کل بچه‌های خرم‌آباد و پادگان امام‌علی(ع) عملکرد بسیار خوبی در تجاوز ۱۲روزه رژیم صهیونیستی داشتند و به رغم اینکه پادگانشان مرتب از سوی دشمن بمباران می‌شد، ولی بچه‌های امام علی(ع) تا آخرین لحظه با دشمن جنگیدند و موشک‌هایی که از این پادگان به تل آویو و دیگر نقاط اسرائیل زده شد، زخم کاری به دشمن وارد کرد.

با شروع جنگ فکرش را می‌کردید که برادرتان هم به شهادت برسد؟

راستش در آن روزها ما هرلحظه منتظر شنیدن خبر شهادت یا مجروحیت او بودیم. چون صهیونیست‌ها مرتب به پادگان حمله می‌کردند و هربار که شلیکی به سمت دشمن صورت می‌گرفت، پهپادها یا جنگنده‌های دشمن سعی می‌کردند رزمندگان ما را مورد اصابت قرار دهند. نحوه شهادت آقاسجاد هم در یکی از همین بمباران‌ها بود که گویا به وسیله پهپاد دشمن صورت گرفت. در این حادثه، ساعت حوالی سه بامداد روز ۳۱خرداد بود که برادرم هنگام برگشتن از مأموریت با اصابت موشک دشمن به اتفاق چند نفر از همرزمانش به شهادت می‌رسند.

شما چه زمانی از شهادتش مطلع شدید؟

تقریباً دو ساعت بعدش مطلع شدم. آن روز ساعت ۵صبح داشتم حاضر می‌شدم به سر کار بروم که تلفنم زنگ خورد. سه خواهرزاده‌ام سپاهی هستند، پدرشان تماس گرفته بود. تا صدایش را شنیدم و اینکه آن وقت صبح زده بود، فهمیدم اتفاقی افتاده است. گفتم مربوط به سجاد می‌شود یا پسرانت، گفت خبرم در مورد سجاد است. او را زده‌اند، شهید شده و پیکرش را به بهشت زهرا(س) می‌آورند. سجاد پیش از شهادتش به یکی از برادرانم و همچنین همسرش گفته بود که احتمال شهادتم زیاد است. هربار که صهیونیست‌ها را می‌زنیم، احتمال دارد آنها نیز ما را بزنند. لذا همگی آمادگی داشتیم که هرلحظه خبر شهادتش را بشنویم.

آخرین دیدارتان با شهید چه زمانی بود؟

من چون خودم در مدیریت بحران استانداری کار می‌کنم، در روزهای جنگ درگیر کار بودم و نمی‌توانستم زیاد در خانه باشم. چند روز قبل از جنگ هم او را ندیده بودم. تقریباً ۱۳ یا ۱۴روز قبل از شهادتش آخرین بار او را دیدم. اما سجاد یک شب قبل از شهادت به خانه پدری رفته بود. آن شب، آخرین شبی بود که آقاسجاد همراه همسر و فرزندان و خانواده خودمان بود و بعد که می‌رود دیگر برنمی گردد و به شهادت می‌رسد.

دشمن سعی می‌کند خودش را مدافع مردم ایران نشان دهد، شما چه پاسخی دارید؟

به نظر من اگر هنوز افرادی وجود دارند که این تبلیغات و حرف‌های بی‌پایه و اساس را باور کنند، در این ۱۲روز تجاوز نظامی امریکا و رژیم صهیونیستی به کشورمان دیدیم که چطور آنها مردم بیگناه را بمباران می‌کردند. اگر اسرائیل یا امریکا قصد کمک به مردم منطقه را دارند چرا در غزه و لبنان و سوریه آن جنایات را انجام می‌دهند. یا چرا بیشتر از هزارنفر از مردم ما را می‌کشند. تنها راه مقابله با چنین دشمنی فقط ایستادگی و مقاومت است که شکر خدا رزمندگان و مردم ما در آن ۱۲روز نشان دادند؛ چطور مقابل هر متجاوزی می‌ایستند و از کشورشان دفاع می‌کنند.

سخن پایانی.

وقتی پدرمان فوت کرد، چون بزرگ طایفه بود، افراد بسیاری برای تشییع پیکرش آمده بودند. ولی در تشییع پیکر برادر شهیدم آنقدر جمعیت آمده بود که من به عمرم چنین مراسم تشییعی ندیده بودم. بسیاری از حاضران از افرادی بودند که ما اصلاً آنها را نمی‌شناختیم. این مسئله نشان می‌دهد مردم تا چه میزان نسبت به مقام شهدا و افرادی که جان شان را برای این کشور از دست داده‌اند حرمت و ارزش قائل هستند.

برادرزاده شهید

زندگی عموی شهیدتان را چطور معرفی می‌کنید؟

شهید مدهنی در یک خانواده پرجمعیت با شش برادر و شش خواهر متولد شده بود و در چنین خانواده پرجمعیتی در کودکی پدرش را از دست داد و با یتیمی بزرگ شد. اتفاق عجیبی که در زندگی عمو رخ داد این است که سرنوشت کودکانش مثل سرنوشت خودش شد. خصوصاً فرزند دومش که مثل عمو در هفت سالگی طعم یتیمی را چشید. من به واسطه اینکه مادرم را زود از دست دادم، به همراه پدرم و برادرم به خانه پدربزرگ رفتیم و آنجا زندگی کردیم. آنجا عموی شهیدم، دو عموی دیگرم، یک عمه و مادربزرگم بودند. سال‌های زیادی با هم زندگی کردیم و افتخار داشتم سال‌های زیادی به همراه شهید در یک خانه باشیم و زندگی کنیم. الان این موضوع برایم افتخار است و چیزی که من را تسکین می‌دهد این است که کنار عمویم زندگی کردم و فرصت زیادی داشتم تا شهید سجاد مدهنی و خصوصیات اخلاقی‌اش را درک کنم.

چه نکته‌ای از زندگی شهید جلوه بیشتری برای شما داشت؟

عموی شهیدم برای مادربزرگم خیلی خاص بود. مرحوم مادر بزرگم او را به شکل خاصی نسبت به دیگر فرزندانش دوست داشت. الان که فکر می‌کنم احساس می‌کنم این خواست خدا بود و انگار مادر بزرگ می‌دانست دارد با محبت‌هایش یک شهید در دامانش پرورش می‌دهد. انگار می‌دانست این فرزند عزیزش قرار است یک رسالتی را به انجام برساند. بهترین غذاها را برایش کنار می‌گذاشت، بهترین کارها را انجام می‌داد و حتی دلش نمی‌آمد لباس‌های عمو را در لباسشویی بگذارد، خودش با دست می‌شست و خلاصه اینکه او را یک جور خاصی دوست داشت. اما یک نکته خاص دیگر در زندگی عمویم حادثه‌ای بود که ۲۰ مهرماه سال ۸۹ در پادگان امام علی(ع) رخ داد و در انفجاری که صورت گرفت، خیلی از دوستان نزدیک عمویم آنجا شهید شدند. ما تا لحظاتی نمی‌دانستیم عمو زنده است. فکر می‌کردیم به شهادت رسیده است. مادربزرگم وقتی خبر انفجار به گوشش رسید، خیلی بی‌تابی و ناراحتی می‌کرد. غم از دست دادن او را نمی‌توانست تحمل کند. ما معجزه آسا متوجه شدیم عمو شهید نشده است. الان که فکرش را می‌کنم می‌بینم خواست خدا بود که عمو زنده بماند و در جنگ ۱۲روزه شرکت کند و آنجا شهید شود. از وطن دفاع کند و هم اینکه مادربزرگ تاب از دست دادن او را نداشت. مادربزرگم سال ۹۰فوت کرد.

شخصیت و خصوصیات اخلاقی شهید را چطور شناختید؟

عموی شهیدم یک شخصیت متفاوتی داشت؛ خیلی مهربان و دلسوز بود و خصوصیات اخلاقی منحصر به فردی داشت. خیلی خانواده دوست بود. همین مهربانی‌ها باعث می‌شود الان فرزندان و همسرش تاب دوری‌اش را نداشته باشند. خیلی برای‌شان سخت است. عمو به خاطر میهن و کشور و مردم شهید شد. از همه چیزش گذشت. از همسرم، فرزندان، خانواده، جوانی و همه چیزش گذشت تا کشورمان سربلند بماند. خیلی انسان بزرگی بود. جالب است که بگویم ما تا لحظه‌ای که شهید شد نمی‌دانستیم ایشان فرمانده است. همیشه فکر می‌کردیم یک سرباز کوچکی در مجموعه‌شان است و آنجا خدمت می‌کند. من عمو را خیلی ویژه دوست داشتم. در نبودش بسیار اذیت می‌شوم. اگر او را جور دیگری از دست می‌دادیم، مطمئنم نمی‌شد دوری‌اش را تحمل کنیم. اما شهادت تسکین دل همه ماست. با این وجود باز از خدا می‌خواهم که به ما صبر بدهد. چون خیلی سخت است و هنوز به نبودش عادت نکرده‌ایم. از اول راهنمایی تا سوم راهنمایی که با عمو در یک خانه زندگی می‌کردیم، من تمام سه سال دوره راهنمایی عکس او را داخل کتابم می‌گذاشتم. دوستانم الان به من می‌گویند چطور نبود عمویی را که آنقدر دوستش داشتی تحمل می‌کنی؟ می‌گویم چون شهید شده است تحمل می‌کنم. وگرنه نمی‌شد نبود او را تحمل کرد. اولین نفری که عمو به خوابش آمد من بودم. به حدی خوابم واضح بود که احساس می‌کنم بیدار بودم و در بیداری دیدمش. در خواب با لبخند به من گفت: من تو و برادرت را همیشه دوست دارم. فقط مراقب بچه‌های من باشید. این را گفت و رفت.

چه خاطره‌ای از عمو بیشتر از خاطرات دیگر در ذهن‌تان مرور می‌شود؟

عمو سجاد همان‌طور که خودش هم می‌گفت، خیلی من را دوست داشت. بعد از ازدواجش اولین میهمانی که به خانه‌اش دعوت کرد من بودم. گفت دوست دارم اولین میهمان تو باشی. به خانمش گفت شام درست کن که هانیه میهمان ماست. این بهترین خاطره من با عمو است.

شهید مدهنی نفر سمت راست در کنار برادرش محمدرضا ستوده (مدهنی)

برادر شهید: ساعت ۵صبح روز ۳۱ خرداد داشتم حاضر می‌شدم به سر کار بروم که تلفنم زنگ خورد. سه خواهرزاده‌ام سپاهی هستند، پدرشان تماس گرفته بود. تا صدایش را شنیدم و اینکه آن وقت صبح زنگ زده بود، فهمیدم اتفاقی افتاده است. گفتم مربوط به سجاد می‌شود؟ گفت: بله او را زده‌اند، شهید شده و پیکرش را به بهشت زهرا(س) می‌آورند. سجاد پیش از شهادتش گفته بود که احتمال شهادتم زیاد است

برادرزاده شهید: عموی شهیدم برای مادربزرگم خیلی خاص بود. مرحوم مادربزرگم او را به شکل خاصی نسبت به دیگر فرزندانش دوست داشت. الان که فکر می‌کنم احساس می‌کنم این خواست خدا بود و انگار مادر بزرگ می‌دانست دارد با محبت‌هایش یک شهید در دامانش پرورش می‌دهد. انگار می‌دانست این فرزند عزیزش قرار است یک رسالتی را به انجام برساند

شهید سجاد مدهنی و فرزندش

جدول

از راست به چپ

■۱-چلچله-روخانه‌ای معروف در استان اصفهان ■۲-میان چیزی-از عنصر چهارگانه طبیعت-بسامد ■۳-جمع برکت-رگ گیاهی-متکبر ■۴-تورم رگ های پا-آفت-خمیدگی کاغذ-از عناصر شیمیایی غیرفلزی ■۵-مقوا-از نیازهای فطری انسان-پروردگار ■۶-موی گردن اسب-از پدیده های شوم اقتصادی-فرش مالیدنی ■۷-فلز سرخ-ریسمان محکم-اضافه و زاپاس-تیره ■۸-مغازه درودگری-پوشیده سخن گفتن ■۹-یاری دهنده-بانگ و صوت-تخته شکسته بندی-تردید ■۱۰-نوشته های کتاب-حشره شب خوان-کوژ ■۱۱-شاخه تازه درخت-آبگینه-دورنگار ■۱۲-اکسید کلسیم-آب منجمد-تکیه دادن-قضاوت ■۱۳-سرما-برنج فروش-فرد و تنها ■۱۴-کل هستی-کشوری به مرکزیت لیما-هواپیمای سریع ■۱۵-موبایل-دین ما

از بالا به پایین

■۱-دانش بررسی و استخراج مشتقات نفتی-کیفر ■۲-چهره-ورم و برآمدگی-خیالاتی ■۳-خط نابینا-مرطوب-محصول آب و صابون ■۴-مرکز استان آذربایجان شرقی-بزرگی و جلال-قسمتی در پا ■۵-بر دوام کفش می افزاید-وقت و نوبت-اسباب عروس ■۶-بیماری و مرض-مستبد-خطاب زنانه ■۷-اثر سوختگی-حمله-گریه سوزناک ■۸-خاموش فرنگی-آجر لعاب دار-مخلوط خوراکی عید-حرف فاصله ■۹-چین و شکن-از آیین های مذهبی-رنگ سبز تند ■۱۰-خودداری از پرداخت وجه چک-ناگهانی-گفتگوی خودمانی ■۱۱-آگاهی و علم-حرمت کسی را از بین بردن-یار سارا ■۱۲-کشور عجایب-دارایی و ثروت-چراغ دریایی ■۱۳-خاک کوزه گری-رسوا-آهنگر شاهنامه ■۱۴-تاوان-سپاسگزار-محل و مکان ■۱۵-مصیبت کشیده-مجموع جانداران و محیط طبیعی یک منطقه

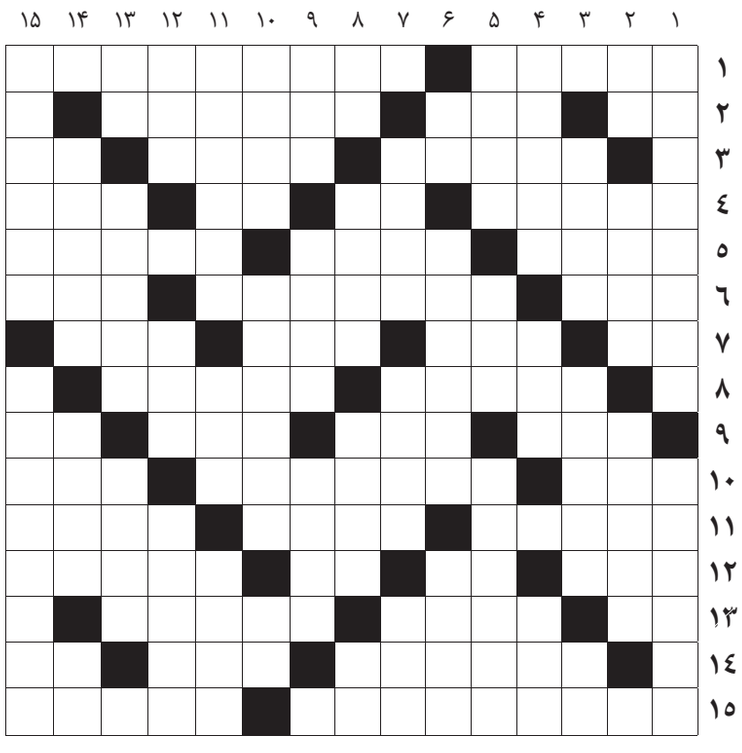

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۹۱

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴	۵	۳	۷	
۹		۶						
				۷		۸		
	۲		۵		۶			
		۵				۴	۸	۶
	۳	۷				۱		
۳					۹			
			۲				۵	۴
	۵	۸						

۴	۵	۶	۱	۷	۸	۲	۹	۳
۳	۹	۷	۴	۲	۶	۸	۱	۵
۷	۱	۸	۳	۹	۵	۴	۶	۲
۹	۴	۱	۲	۳	۷	۶	۵	۸
۶	۲	۵	۸	۴	۴	۷	۳	۱
۸	۵	۴	۶	۱	۹	۲	۷	۷
۱	۶	۷	۴	۸	۳	۵	۲	۹
۲	۲	۹	۷	۵	۱	۶	۴	۸
۵	۸	۳	۹	۲	۶	۱	۷	۴

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۳۹۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ح	م	د	ی	ا	س	ی	ن	■	د	ل	گ	ش	ا
۲	ن	■	و	ل	ش	ت	■	ر	س	ن	■	ت	ن	ی	س
۳	د	ا	■	ا	ک	■	ر	ه	ب	ر	ی	■	ا	ر	ت
۴	ی	س	ا	ل	■	ر	ز	■	ی	گ	ا	ن	ه	■	د
۵	م	ک	ر	■	م	ا	و	ا	■	س	ر	و	■	ب	ل
۶	ش	و	■	ق	ه	و	ه	ا	ی	■	و	■	ک	ی	ا
۷	ک	■	ک	م	ی	ن	■	ر	ب	ا	■	خ	ر	د	ل
۸	■	د	و	■	ا	د	ب	■	س	س	ک	■	ا	ا	■
۹	ک	و	ف	ی	■	ی	و	ش	■	ت	ا	م	ل	■	ب
۱۰	ت	ل	ه	■	ن	■	ش	ت	ر	م	ر	غ	■	ط	ی
۱۱	ه	ت	■	ب	ر	ه	■	ه	ی	ا	ت	■	ف	ل	ق
۱۲	ک	■	م	ر	چ	م	ک	■	م	ع	■	ف	ی	ب	ر
۱۳	ب	ا	ن	■	س	گ	ر	م	ه	■	ز	ر	■	ه	ا
۱۴	ا	ر	د	ک	■	ن	ی	ر	■	و	ی	ک	س	■	ر
۱۵	ب	ی	ل	ا	ن	■	م	ی	ا	ن	چ	ی	گ	ر	ی